



یادداشت‌هایی از کشوری پر رمز و راز

# هفت سال در هند

پاکسیما مجوزی

یادداشت‌هایی از کشوری پر رمز و راز

# هفت سال در هند

پاکسیما مجوزی



انتشارات هزاره سوم (نورینه)

سرشناسه	: مجوزی، پاکسیما، ۱۳۵۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: هفت سال در هند/ پاکسیما مجوزی.
مشخصات نشر	: تهران: هزاره سوم اندیشه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۳۶۳ ص: مصور: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک	: 978-600-7306-61-1 : ۲۲۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: بالای عنوان: یادداشت‌هایی از کشوری پر رمز و راز.
عنوان دیگر	: یادداشت‌هایی از کشوری پر رمز و راز.
موضوع	: مجوزی، پاکسیما، ۱۳۵۶ -- سفرها -- خاطرات
موضوع	: هند -- سیر و سیاحت
رده بندی کنگره	: DS۴۱۴/۳/م۲۶۵۷ ۱۳۹۵
رده بندی دیویی	: ۴۰۴۵۲/۹۱۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۱۶۶۷۶۷



شرکت هزاره سوم (ژرمن)

## هفت سال در هند

پاکسیما مجوزی

ناشر: شرکت هزاره سوم اندیشه |

| طراحی جلد: محسن توحیدیان • عکس‌ها: مهرداد رمضانیا |

| • صفحه‌آرایی: هزاره سوم اندیشه، آروین رفیع‌زاده |

| لیتوگرافی: آراز • چاپ: دالاهو • صحافی: نبوت |

| چاپ اول: تهران ۱۳۹۵ • شمارگان: ۱۰۰۰ • قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان |

| شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۰۶-۶۱-۱ |

| تهران، خیابان دامپزشکی، خیابان غیاث‌وند، کوچه رضا جاتی، بن‌بست کریمی، شماره ۱۲ |

| تلفن و نمابر: ۶۶۰۳۷۶۴۸ - همراه: ۰۹۱۲۷۱۷۳۹۲۴ |

| تلفن پخش: ۶۶۹۶۵۳۷۷ |

| سایت: [www.hsap.ir](http://www.hsap.ir) |

| آدرس الکترونیکی: [hsapub@gmail.com](mailto:hsapub@gmail.com) |

برای پدرم، مادرم و مهردادم



## فهرست

- سخن اول ..... ۱۳
- از گوشه و کنار... ..... ۲۱
- دهلی؛ شهری که در آن زندگی کردم ..... ۲۲
- مکان‌هایی که از کتاب جغرافیا بیرون آمدند ..... ۲۵
۱. افسانه رود گنگ ..... ۲۵
۲. شمع‌های روان بر کناره‌ی رود گنگ ..... ۳۰
۳. هاریدوار؛ شهری که شیوا در آن ایستاده است ..... ۳۵
- سه روز با برهمن‌ها در جیپور ..... ۳۹
- سفرهای فراموش‌شده ..... ۴۷
۱. بمبئی؛ شهر بیداری ..... ۴۸
۲. پونا؛ شهر تجربه ..... ۵۴
۳. پوتاپارتی؛ روستایی شهری ..... ۶۰
۴. گوا، شهر شور و هیجان ..... ۶۶
- چندیگر؛ شهری فرانسوی ساز ..... ۶۹
- سفر به گجرات؛ منطقه‌ای هزارچهره ..... ۷۵
۱. قطاری که به احمدآباد می‌رفت ..... ۷۵
۲. ناواراتی که ندیدیم ..... ۷۸

۳. جونادگاه شهری با قلعه‌ای قدیمی ..... ۸۱
- شیملا، اروپایی کوچک در دل هندوستان ..... ۸۴
- هفت شهر عشق ..... ۸۸
۱. بنگلور؛ شور عشق ..... ۸۹
۲. میسور؛ خاطرات روزهای عاشقی ..... ۹۳
۳. کورک؛ عشق معنوی ..... ۹۷
۴. تریواندروم؛ ریشه‌های عمیق عاشقی ..... ۱۰۰
۵. کانیاکوماری؛ رؤیاهای عاشقانه ..... ۱۰۲
۶. آلاپی؛ وصل عاشقان ..... ۱۰۵
۷. کوچین؛ عاشقی محتاط ..... ۱۰۷
- پاتایلا؛ شهری با دروازه‌ها و قصرهایش ..... ۱۰۹
- سفر به درون ..... ۱۱۲
۱. ویپاسانا ..... ۱۱۲
۲. رفتن ..... ۱۱۴
۳. روزهای اول ..... ۱۱۹
۴. روزهای میانی ..... ۱۲۲
۵. روزهای آخر ..... ۱۲۵
۶. بازگشت ..... ۱۲۸
- تاج محل، به جایگاه عشاق خوش‌آمدید ..... ۱۳۲

### یادداشت‌های روزانه ..... ۱۳۷

- جامعه ..... ۱۳۹
- سلام هندوستان ..... ۱۳۹
- ما، صد نفر ..... ۱۴۴
- B مجسمه‌ای که پسرم شد ..... ۱۴۸
- تصاویری که حقیقی شدند ..... ۱۵۱
- شادی در بیهار ..... ۱۵۵
- در دنیا فقیر وجود ندارد ..... ۱۶۱

- ۱۶۶ ..... کاملاً نگر؛ محل‌های دانشجویی
- ۱۶۹ ..... رشته‌ای متعلق به مردان
- ۱۷۲ ..... هندِ خشن
- ۱۷۵ ..... وقتی خرافات با زندگی گره می‌خورد
- ۱۷۹ ..... مرده‌سوزی در هند
- ۱۸۳ ..... از اسکندر مقدونی تا محمود غزنوی
- ۱۸۵ ..... غذاهای ایرانی که هندی شدند
- ۱۸۸ ..... قطاری به نام خونسردی
- ۱۹۱ ..... اتاقی از آن خود در هند
- ۱۹۳ ..... دوستی که با چشم‌هایش حرف می‌زند
- ۱۹۶ ..... سرنوشت کودکان زاغه‌نشین
- ۱۹۹ ..... انتخابات در هندوستان
- ۲۰۱ ..... بیست سال انتظار برای استقلال
- ۲۰۳ ..... تمرین دموکراسی در دانشگاه
- ۲۰۵ ..... آب در جهنم سبز
- ۲۰۷ ..... حقایقی که همیشه مخفی می‌مانند
- ۲۰۹ ..... چه کسی نگران گرمای زمین است؟
- ۲۱۲ ..... تعطیلی سرتاسری برای مرگ یک هنرپیشه
- ۲۱۴ ..... تا تو به آنجا برسی...
- ۲۱۷ ..... خانه‌ای بی‌خاطره
- ۲۲۱ ..... آدم‌ها**
- ۲۲۱ ..... مونالیزا
- ۲۲۵ ..... مردی شبیه گاندی
- ۲۳۰ ..... پسری که در عکس‌ها مخفی بود
- ۲۳۳ ..... پنج سال در زندان شبه‌قاره هند
- ۲۳۶ ..... زنی در کافه
- ۲۳۹ ..... پیرزنی که با نگاهش می‌خندید
- ۲۴۱ ..... یادی از او



- ۲۴۴..... تولد مردی که هند را آزاد کرد.....
- ۲۴۷..... غریبه‌های سیاه‌پوش.....
- ۲۵۰..... معبدی بدون زائر.....
- ۲۵۲..... به چهره‌ات در آینه نگاه کن.....
- ۲۵۵..... زنی که عکس شده بود.....
- ۲۵۷..... دختر سرنوشت.....
- ۲۵۹..... زنی در لباس قانون.....
- ۲۶۲..... آدم‌های نامرئی سبزی بازار.....
- ۲۶۴..... جایی برای آرامش.....
- ۲۶۷..... مراسم.....
- ۲۶۷..... نوروز در هند.....
- ۲۷۳..... فستیوال شمع‌ها در دهلی.....
- ۲۷۸..... عاشورا در دهلی.....
- ۲۸۱..... روزی که هندوستان رنگین می‌شود.....
- ۲۸۷..... جشن آزادی.....
- ۲۸۹..... روزه برای سلامتی همسر.....
- ۲۹۲..... رمضان در هندوستان.....
- ۲۹۴..... کومبا ملا، جشنی مقدس برای هندوها.....
- ۲۹۷..... زندگی.....
- ۲۹۷..... دخترانی که هدیه‌ی خدا نیستند.....
- ۳۰۱..... ماه و ستاره‌هایی که باهم دویدند.....
- ۳۰۳..... مادران کوچک هندوستان.....
- ۳۰۵..... درس خواندن برای دختران فقیر؛ ممنوع.....
- ۳۰۸..... زنی که می‌خندد.....
- ۳۱۰..... ۱۶ روز تلاش برای زنان.....
- ۳۱۳..... آغوشی برای همه.....
- ۳۱۶..... تیره، زیباست.....
- ۳۱۹..... خاطره‌ای از روز جهانی روبان قرمز.....

- ورشای ادبی ..... ۳۲۳
- پارسی گوی هندوستان / امیر خسرو دهلوی ..... ۳۲۵
- شاعره‌ی مخفی / زیب النساء ..... ۳۲۸
- بیدل، شاعری تنها / بیدل دهلوی ..... ۳۳۰
- حقیقت درون ما / هرمان هسه ..... ۳۳۳
- زنان داستان‌های تاگور / راییندرات تاگور ..... ۳۳۶
- صادق خان در هندوستان / صادق هدایت ..... ۳۳۹
- عشق به هند / میرچا الیاده ..... ۳۴۴
- آبتنی در حوضچه اکنون / سهراب سپهری ..... ۳۴۷
- نگاه پرتقالی به هند / آنتونیو تابوکی ..... ۳۵۰
- نویسنده‌ای در دانشگاه / منجو کاپور ..... ۳۵۳
- صدایی برای شنیدن چیزهای کوچک / آرونداتی روی ..... ۳۵۵
- ریشه‌هایی در غربت / جومپا لاهیری ..... ۳۵۸
- غوغای ببرسفید / آروايند آديگا ..... ۳۶۰



## سخن اول

در نخستین سفر به هند، بیشتر از روی کنجکاوی و برای دیدن کشوری هزارچهره، همانند توریستی بار سفر بستم. ناگفته نماند که قصد داشتم با سرک کشیدن به دانشگاه‌های آنجا موقعیت ادامه تحصیل را نیز بررسی کنم. پیش از سفر گفته‌های متفاوتی از کسانی که تجربه هند را داشتند شنیده بودم، بیشتر گفته‌ها دلم را خالی می‌کرد و با چیزهایی که در فیلم‌های هندی با رقص و آواز دیده بودم کاملاً متفاوت بود. این تضاد برایم قابل درک نبود تا اینکه تصمیم گرفتم همه‌ی دیده‌ها و شنیده‌ها را فراموش کنم و تجربه روزنامه‌نگاری و ماجراجویی را پیشه قرار دهم تا بی‌هیچ، پیش فرضی هند را به همان شکلی که هست ببینم. هرچند در دنیای امروز، با گسترش امکانات ارتباطی انجام چنین کاری بسیار دشوار است؛ اما خوشبختانه در سال ۲۰۰۴ استفاده از اینترنت به شکل امروز

وجود نداشت و از این جهت، در تصمیم تا اندازه‌ای موفق بودم و از آنجایی که تجربه شغلی به من نشان داده بود «شنیدن کی بود مانند دیدن»؛ این مثل را آویزه گوش کردم و راهی شدم.

سال‌های ماندن در هند به من نشان داد علاقه‌مندی مسافران هند به دو دسته تقسیم می‌شود: یا شیفته آن خاک‌اند، یا متنفر از آن (البته حالت‌های دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد اما آنچه من در این سال‌ها دیدم، بیشتر افراد را در این دو دسته جای می‌داد) که بنده مسلماً جزو دسته اول هستم و سفر به هند برایم چنان تجربه‌ای شد که زندگی‌ام را به دو بخش تقسیم کرد؛ قبل و بعد از هند. شاید به این خاطر که زندگی در هند باعث شد خود را بهتر بشناسم و نگاهی را که اکنون به زندگی دارم، مدیون آن سال‌ها هستم. به یاد دارم در سفر اول، زمانی که با گروهی از دانشجویان ایرانی که در دانشگاه جواهر لعل نهرو درس می‌خواندند برخورد کردم، هند را این‌گونه برایم توصیف کردند: «سرزمین عجیبی است، اول که وارد می‌شوی، می‌زند توی ذوقت اما بعد از گذشت مدتی، چنان به هند وابسته می‌شوی که دل‌کندن از آن سخت می‌شود».

در همان اولین سفر فرم‌های ثبت‌نام در چند دانشگاه را پر کردم و به ایران بازگشتم. زمانی که پذیرش دانشگاه دهلی به دستم رسید رفتن به هند حتمی شد. حال که به آن روزها فکر می‌کنم، می‌بینم ادامه تحصیل فقط یک بهانه بود و سفرم بیشتر به فراری خودخواسته شباهت داشت؛ فرار از کارها و آدم‌های تکراری. خلاص شدن از حلقه‌ای که در آن می‌چرخیدم. می‌خواستم به‌جایی بروم پر رمز و راز، زندگی مستقل را، با آدم‌ها و موقعیت‌های جدید تجربه کنم و از همه مهم‌تر، خود را در شرایط سخت و آسان محک بزنم.

پدرم در همان روزهای کلافگی و ناآرامی‌ام گفت: «اگر فکر می‌کنی باید بروی برو، چون این خوره اگر بمانی، تو را آهسته‌آهسته می‌خورد».

مادرم نیز با خرید یک چمدان سرمه‌ای (که در تمام این سال‌ها همراهم بود) به پیشواز سفرم رفت. این‌گونه بود که تصمیم برای رفتن به سرزمین هفتاد و دو ملت حتمی شد. همه‌چیز مهیا بود؛ روزنامه‌ای که در آن گزارش‌های اجتماعی می‌نوشتم به خاطر برخی مشکلات مالی تعطیل شد، روزنامه‌های دیگر هم وضعیت بهتری نداشتند. مدرک کارشناسی ارشد روزنامه‌نگاری را به‌تازگی گرفته بودم. پیش از سفر برخی استادانی را که در هند درس‌خوانده بودند از نزدیک دیدم و در مورد زندگی و تحصیل در آنجا اطلاعاتی کسب کردم. بار سفر بستم و می‌دانستم هرچه پیش آید، خوش خواهد آمد. انگار همه‌چیز دست‌به‌دست هم داده بودند و می‌گفتند: «صبر جایز نیست».

در این سال‌ها، خیلی‌ها، وقتی می‌فهمیدند برای ادامه تحصیل به هند رفته‌ام، می‌پرسیدند چرا هند را انتخاب کردم؟ پاسخ مشابهی به همه می‌دادم و اگر اغراق نباشد، بیش از هزار بار گفتم و همان گفته‌ها را نیز در این کتاب تکرار می‌کنم؛ شاید مهم‌ترین دلیل آن صرفه اقتصادی بود، زیرا هزینه تحصیل و زندگی در هند بسیار کمتر از کشورهای اروپایی، امریکا و حتی کشورهای آسیایی مثل مالزی بود (البته باید توجه کرد که در سال ۲۰۰۴ روپیه هند ۱۸ تومان و دلار حدود ۸۰۰ تومان بود). دلیل بعدی نحوه گرفتن ویزا بود که در آن سال‌ها، اخذ ویزای تحصیلی از آن کشور بسیار آسان‌تر از کشورهای دیگر و حتی زمان حال هند بود. دلیل سوم و چه‌بسا یکی از انگیزه‌های مهم، امکان بالا بردن سطح زبان انگلیسی در دانشگاه‌هایی بود که از لحاظ علمی حرفی برای گفتن داشتند؛ از آنجاکه در دانشگاه متون تخصصی و مکالمات روزانه به انگلیسی بود، برای ما که زبان انگلیسی را در ایران همیشه نصفه‌نیمه یاد گرفته بودیم زمینه مساعدی فراهم می‌شد. دلیل دیگر نزدیکی به ایران بود که هم خودمان می‌توانستیم به راحتی بیاییم و برویم و هم موهبتی بود تا بسیاری

از دوستان و آشنایان با ویزای توریستی که راحت صادر می‌شد، به دیدارمان بیایند و همین، دل‌تنگی و دوری از خانه و وطن را برایمان آسان‌تر می‌کرد.

از همان روز اول که به هند رفتیم، تجربیات و مشاهداتم را در وبلاگ شخصی‌ام<sup>۱</sup> می‌نوشتیم تا اینکه دوستان روزنامه‌نگارم به هند آمدند و بعد از اینکه برگشتند، پیشنهاد دادند این نوشته‌ها را در ستونی به‌صورت هفتگی بنویسم. من نیز پذیرفتم. از سال ۱۳۸۴ کار نوشتن از سرزمین هند را با روزنامه شرق شروع کردم و بعد از تعطیلی روزنامه شرق بود که دوستانم به روزنامه دیگری رفتند و ستون هند نیز با آن‌ها همراه شد. از آن پس هر روزنامه‌ای که تعطیل یا توقیف می‌شد ستون «هفتاد و دو ملت» در روزنامه‌های دیگر به راه خود ادامه می‌داد. مرور روزنامه‌های آن سال‌ها نشان می‌دهد، ستون «هفتاد و دو ملت» به بیشتر روزنامه‌های زمان خود سفرکرده است و هر آنچه نام سفر به خود می‌گیرد، با اتفاقات و لحظات جالبی همراه می‌شود. البته باید اضافه کنم که تمامی نوشته‌ها به تجربیات شخصی من برنمی‌گردد، زیرا برخی مواقع دوستان روزنامه‌نگار به مناسبت‌های خاص، گزارش‌های اجتماعی و یا فرهنگی می‌خواستند که برایشان می‌نوشتیم. در یک نگاه کلی، نوشته‌های کتاب به سه فصل تقسیم می‌شود: از گوشه و کنار... یادداشت‌های روزانه و ورشائی ادبی.

در مورد هند کتاب‌های بسیاری منتشر شده است و افراد زیادی درباره این کشور نوشته‌اند؛ از عرفان و فلسفه بودائی و هندو گرفته تا فستیوال‌ها، معابد، بناهای تاریخی، هنر، ادبیات، فرهنگ و درنهایت، سفرنامه‌های قدیم و جدیدی که به‌وفور یافت می‌شود. کافی است به یکی از این موضوعات علاقه‌مند باشید و به سراغ این کتاب‌ها بروید و یا

در اینترنت کلمه هند را جست‌وجو کنید و هر آنچه را می‌خواهید بیابید. در چنین فضایی، سعی کردم کتاب پیش رو، چهره متفاوت‌تری از هند نشان دهد.

نخستین فصل کتاب به سفرهایم در هند اختصاص دارد؛ بخشی که نامش *از گوشه و کنار...* است. سفرها در این فصل به سه دسته تقسیم می‌شوند: سفرهایی که از طرف دانشگاه برای دانشجویان خارجی تدارک دیده شده بود؛ سفرهایی که همراه با دوستانم تجربه کردم و سفرهایی که برای شرکت در سمینار و یا همایشی به شهری می‌رفتم که لزوماً توریستی نبود. از آنجا که در شمال هند ساکن بودم، آن قسمت‌ها را بیشتر از جاهای دیگر دیدم. البته از جنوب و غرب و شرق نیز غافل نشدم و سعی کردم به آن مناطق نیز سر بزنم. هرچند این افسوس همیشه همراهم است که خیلی از شهرها و مکان‌های هند را نتوانستم در این مدت ببینم، هر زمان این حسرت به سراغم می‌آید جمله معروف هندی‌ها را زمزمه می‌کنم: «اگر می‌خواهی تمام این خاک را خوب ببینی باید دوبار در آن متولد شوی».

در این فصل خواننده را در زمستان به جاهای گرم می‌برم، به جنوب هند؛ به شهرهای شلوغ و پر از زندگی؛ دهلی، بمبئی و بنگلور؛ شهرهای رؤیایی و زیبا با شهرت‌های عجیب‌شان، آلآپی (ونیز هند)، شیملا (اروپای کوچک هند)، جیپور (شهر صورتی) و چند دیگر (شهر فرانسوی‌ساز)؛ مراکز عبادی ریشیکش و هاریدوار و در ادامه مراکز رهبران مذهبی مثل اوشو، سای بابا و دالایی لاما. از همه مهم‌تر، سفری به درون؛ سفری که آن را به همه توصیه می‌کنم و تجربه‌ای است به معنای واقعی ویژه.

تاج‌محل، جایگاه عشاق، کویر زیبای راجستان و محل زندگی گاندی را نیز برایتان توصیف می‌کنم. همه این سفرها را با قطار و



اتوبوس و هوایما پشت سر گذاشتم، هرکدام با دشواری‌ها و شیرینی‌های خودش. گاه در تنهایی آن لحظه‌ها را مرور می‌کنم. گاهی لبخندی روی لبم می‌آید و گاهی از جسارت‌هایی که به خرج دادم، وحشت می‌کنم.

فصل دوم یادداشت‌های روزانه نام دارد؛ یادداشت‌های کوتاهی که از خاطرات روزانه فاصله گرفته‌اند و به مناسبت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خاصی مربوط هستند. این نوشته‌ها، تجربیات شخصی من در برخورد با زندگی روزمره در هند هستند و در چهار بخش جای می‌گیرند.

در جامعه؛ برش‌های کوتاهی از زندگی در هند را نشان می‌دهم. اتفاقاتی که پرسش‌های به‌ظاهر کوچک، اما مهمی را در ذهنم طرح کردند. از انتخابات، دانشگاه‌ها، خوابگاه‌ها و فعالیت‌های دانشجویی، کوچه و بازار، رستوران‌ها و کافه‌ها، بمب‌گذاری، سیستم حمل‌ونقل، عروسی و عزاداری، غذا و رنگ‌ها، عشق و نفرت، مهر و خشونت، خرافات و باورها، بالیوود و سینما، فقر و ثروت برایتان می‌گویم.

در آدم‌ها؛ از افرادی برایتان خواهم گفت که آن‌ها را در موقعیت‌های مختلف دیدم و یا شناختم تا جایی که ردی از آنان در ذهنم جای گرفت. آدم‌هایی شناخته‌شده و نامدار و همچنین افرادی که کسی آن‌ها را نمی‌شناسد و شاید اصلاً دیده نمی‌شوند و همانند قطره‌ای از دریای پرجمعیت هند هستند.

مراسم؛ مربوط به مناسبت‌هایی است که مردم آداب خاصی را در آن رعایت می‌کنند و چه‌بسا برایشان بسیار مهم است. از جشن شمع و رنگ گرفته تا آداب روزه‌داری در دین هندو و مسلمانان، همین‌طور از جشن‌ها و مراسم ملی و مذهبی خواهم گفت.

در بخش زندگی؛ به‌طور خاص به بررسی وضعیت زنان پرداختم.

به تحصیل، ازدواج و محدودیت‌هایی که در جامعه هند با آن دست‌به‌گریبان هستند نگاه کردم و نقش تشکل‌های غیردولتی و تلاششان برای کم‌رنگ کردن این محدودیت‌ها را نیز فراموش نکردم.

فصل آخر، *ورشای ادبی* را به دلیل علاقه شخصی‌ام به ادبیات، به‌صورت مجزا آورده‌ام. در این بخش از نویسندگان و یا آثاری می‌گویم که با قلم آن‌ها توانستم هند را از زاویه دیگری ببینم. نویسندگان و شاعرانی که با آثار و قلمشان مرا به لایه‌های درون و مخفی این سرزمین بردند و باید این نکته را نیز اضافه کنم که به آن بخش از اثرشان که هند را تداعی می‌کردند توجه داشتم. به این معنی که آن‌ها یا از هند بودند و یا از هند نوشتند. نویسندگان و شاعران در این بخش به دو دسته کلاسیک و معاصر تقسیم می‌شوند و با توجه به سال تولدشان از گذشته تا به امروز قرار گرفته‌اند.

مطالب کتاب از اسفند ۱۳۸۲ (مارس ۲۰۰۴ اولین سفر به هند) آغاز می‌شود و خرداد ۱۳۹۱ (ژوئن ۲۰۱۲ بعد از دفاع پایان‌نامه دکترا) به اتمام می‌رسد. البته زمان‌هایی را که به دلایل متفاوت (به خاطر تعطیلات تابستانی دانشگاه و یا نداشتن ویزا) در هند حضور نداشتم از این تاریخ کم کردم، چیزی حدود هفت سال تمام در آن کشور زندگی کردم. از آنجا که این نوشته‌ها در طی هفت سال و زمان‌های متفاوت نوشته شده ممکن است از نثر منسجم و یکدستی برخوردار نباشد؛ زیرا برخی از این نوشته‌ها را برای وب‌بلاگم نوشتم که لحنی صمیمانه‌تر و خصوصی‌تر دارد و برخی دیگر برای مطبوعات که نثر جدی‌تری دارد و هدف آن بیشتر اطلاع‌رسانی است؛ البته سعی کردم در بازنگری کتاب لحن و نثر هر دو دسته را تا اندازه‌ای به یکدیگر نزدیک کنم.

باید اعتراف کنم نام کتاب را به دلیل علاقه‌ام به فیلم هفت سال در تبت برگزیده‌ام، زیرا در آن فیلم برای نخستین بار تصویری از تبت و بودائیان

دیدم. این شگفتی با من همراه بود تا اینکه تمامی آن تصاویر برایم واقعی شدند<sup>۱</sup> و لذتِ درک کردن را در محله منجوکاتیل<sup>۲</sup> تجربه کردم. به همین دلیل نام کتاب را همسو با آن، هفت سال در هند گذاشتم.

در پایان، این کتاب را تقدیم می‌کنم به همسر، مهرداد رمضانیا که او را در هند شناختم و نتیجه آن، زندگی مشترکمان شد و خاطرات و دوستان مشترک زیادی از این سرزمین داریم. لازم است اضافه کنم که عکس‌های هر بخش از لنز دوربین او انتخاب شده است. همین‌طور این کتاب و تجربه‌های آن، بدون پشتیبانی پدر و مادرم که همیشه حامی و مشوق من در کشف راه‌های جدید بودند حاصل نمی‌شد. شاید تنها حسرتم برای روزهایی که گذشت، نبود پدرم بود که با حمایت‌ها و مهربانی‌های مادرم توانستم آن روزهای خاکستری را رنگین کنم.

بعد از آن جا دارد از مانا طباطبایی راد همسفر و دوستم یاد کنم که در تمام این سال‌ها کنارم بود. همچنین دوستان خوبم در هند مریم پاپی، مرجان عسگری، رضا اقدامی، شیوا صادقی، زهرا جعفری و فرزاد سعادتیان که سختی‌ها با آن‌ها آسان‌تر و شادی‌ها در کنارشان شیرین‌تر بود. از دوست خوبم فیروزه درشتی نیز سپاسگزارم که مرا در ویرایش این کتاب یاری کرد.

در نهایت امیدوارم کتاب بتواند برای کسانی که همیشه مشتاق سفر و به‌طور خاص، مشتاق سفر به هند هستند پنجره جدیدی به سوی سرزمین هفتاد و دو ملت بگشاید.

پاکسیما مجوزی

بهار ۱۳۹۴

۱. نگاه کنید به «تصاویری که حقیقی شدند» در یادداشت‌های روزانه صفحه ۱۵۱



از گوشه و کنار...

## دهلی؛ شهری که در آن زندگی کردم

اسفند ۱۳۸۲ (March 2004)

دو سال در منطقه قدیمی دهلی زندگی کردم، جایی که نزدیک دانشگاه دهلی بود. خوابگاه ما در یکی از همان خیابان‌های قدیمی قرار داشت برای همین وقتی می‌خواستیم خرید کنیم و یا به ایران زنگ بزنیم باید به محله‌ایی می‌رفتیم که دم غروب، زنها دم در خانه‌هایشان نشسته بودند و باهم حرف می‌زدند. بعضی اوقات هم یک سبد سبزی جلویشان بود و باهم پاک می‌کردند. نگاهشان به ما طوری بود که احساس می‌کردیم از آمدن این همه دختر خارجی به محلشان ناراضی هستند؛ اما از سوی دیگر کسب و کارشان حسابی رونق گرفته بود. معمولاً هر خانه‌ای یک اتاق همکف را محلی برای درآمد می‌کرد. یا کافی‌نت با دو سه تا کامپیوتر درب و داغون، یا داروخانه‌ای کوچک و یا سوپرمارکتی که هر وقت از آن خرید می‌کردی رژه موش‌های کوچک را می‌توانستی بر روی قفسه‌هایش ببینی و وقتی از ترس فریاد می‌کشیدی. پیرمرد فروشنده به تو لبخندی می‌زد و می‌گفت: «No Problem».

دهلی از همین محله برایم معنا پیدا کرد، محله‌ای که بهترین خاطراتش دریکی از همان اتاق‌هایی شکل گرفت که جزء کوچکی از بلوک بتونی خوابگاه دخترانه بود. انگار از همان اتاقک کوچک بود که توانستم به دهلی وصل شوم. بینش، از دست آن عصبانی شوم و در نهایت دوستش داشته باشم. در دهلی معجونی از تمامی ایالت‌های هند وجود دارد، از رستوران‌های جنوب با غذاهای مخصوصشان تا شمال و رستوران‌های بین‌المللی. در دهلی می‌توانی فقر و ثروت را باهم ببینی بعد از اینکه مترو راه‌اندازی شد ما به راحتی می‌توانستیم به مرکز دهلی یعنی کانات پلیس<sup>۱</sup> و یا پیش دوستانمان در دانشگاه جواهر لعل نهرو برویم. زمانی که حوصله‌مان سر می‌رفت می‌توانستیم از مغازه‌ها، رستوران‌ها، مراکز هنری و تفریحی که در دهلی فراوان یافت می‌شد استفاده کنیم. در دهلی بود که بیشترین کنسرت‌ها، نمایشگاه‌های نقاشی، مجسمه‌سازی و عکس را در هیئات ستر<sup>۲</sup> دیدم، همین‌طور با فیلم‌های فرانسوی و اروپایی در خانه فرهنگ فرانسه که در نزدیک لودی گاردن<sup>۳</sup> بود آشنا شدم و آثار باستانی دهلی را چندین بار از نزدیک دیدم؛ اولین بار برای کنجکاوای خودم و بعدها به‌عنوان راهنما، دوستان و آشنایانی که به هند می‌آمدند را به آن مراکز می‌بردم؛ یکی از آن‌ها قطب منار<sup>۴</sup> بود، اولین برجی که مسلمانان در هند ساختند و دیوارهایش با قرآن حکاکی شده است. قلعه سرخ<sup>۵</sup> را اگر ببینی دیگر نیازی نیست تا قلعه سرخ آگرا بروی، معبد همایون<sup>۶</sup> نیز معروف به تاج‌محل<sup>۷</sup> کوچک است، همانند دروازه هند<sup>۸</sup> در بمبئی نیز وجود دارد، مسجد جامع<sup>۹</sup>، معابد مختلف از

- 
1. Connaught Place
  2. IHC (India Habitat Centre – Home)
  3. Lodhi Garden
  4. Qutub Minar
  5. Red Fort
  6. Humayun Tomb
  7. Taj Mahal
  8. India Gate
  9. Jama Masjid

معبد آکشاردام<sup>۱</sup> که هزاران سنگ‌تراش از ۲۵ سال گذشته تمامی مجسمه‌های معبد را با دست تراشیدند و می‌گویند تا ۲۰ سال آینده این کار ادامه دارد گرفته تا معبد لاکشمی نارایان<sup>۲</sup> همه در دهلی جمع هستند و مرکز ساعت‌های خورشیدی که جترومتر<sup>۳</sup> نام دارد شبیه‌اش در راجستان نیز هست.

بازارهای سستی که آن را در هر شهر هند می‌توانی پیدا کنی در دهلی یکجا جمع شده‌اند، شلوغی و ترافیکش با بنگلور و بمبئی همانند است، صدای بوق‌های ممتد جزئی جدانشدنی از رانندگی هندی‌ها است.

پارک‌ها و باغ‌های سرسبز در چندیگر، بنگلور، بمبئی و دیگر شهرهای هند همگی به نوعی در دهلی نیز جای گرفته‌اند و آب‌وهوای استوایی این شبه‌قاره را به یادت می‌آورد، اگر به مرکز عبادی بنگالا صاحب<sup>۴</sup> بروی گویی به معبد طلایی<sup>۵</sup> آرمیتسار<sup>۶</sup> رفته‌ای. غیرازاین شور زندگی در روزهای و جشن رنگ‌ها<sup>۷</sup> همه را برای اولین بار در دهلی دیدم و یا بزرگی و زیبایی خیابان راج<sup>۸</sup> را که مجلس هند در آن قرار دارد را فراموش نمی‌کنم. شاید بهتر است بگویم که هند را با دهلی کشف کردم و شناختم. سال‌های بعد به چندیگر رفتیم اما دوستان خوبی در دهلی داشتیم که پیش آن‌ها بمانیم و خاطره بسازیم. غیرازاین بیشتر یادداشت‌های روزانه به‌روزهایی تعلق دارند که در دهلی بودم. شاید این گفته درست است که اگر کسی دهلی را خوب ببیند انگار بخشی از هند را دیده است.

- 
1. Akshardham
  2. Laxmi Narayan Temple
  3. Jantar Mantar
  4. Bangla Sahib
  5. Golden Temple
  6. Amritsar
  7. Diwali
  8. Holi
  9. Rajpath

## مکان‌هایی که از کتاب جغرافیا بیرون آمدند

ریشیکش، هاریدوار

دی ۱۳۸۳ (January 2005)

### ۱. افسانه رود گنگ

سفر ما شبانه بود. با اتوبوس راهی شدیم و می‌دانستیم سرمای شدیدی در انتظارمان است. ساعت ۵ صبح به ریشیکش<sup>۱</sup> یکی از مهم‌ترین شهرهای مذهبی هندوستان رسیدیم. ما در آشرام<sup>۲</sup>، اقامت داشتیم. نام آشرام «سوامی دایاناندا»<sup>۳</sup> بود.

سفر این بار از سوی گروه حفظ میراث و فرهنگ هند که موسسه‌ای فعال در دانشگاه است تدارک دیده شده بود و هدفش افزایش شناخت دانشجویان خارجی از فرهنگ و آداب هند بود. سفری سه‌روزه به کوه‌های هیمالیا و نزدیک به سرچشمه رود گنگ. اتاق‌ها را تحویل گرفتیم و سعی کردیم در آن سرما یک‌جوری خودمان را گرم کنیم. صبح

---

1. Rishikesh

۲. Ashram: آشرام در زبان سانسکریت به مکانی گفته می‌شود که مردان و زنان برای انجام مناسک مذهبی در آن زندگی می‌کنند. در پارسی همان خانقاه معنی می‌دهد. سکوت یکی از ویژگی‌های آشرام است و استادان با تعالیم و تمرینات جسمی و روحی به شاگردان کمک می‌کنند تا به درک بالاتر و والاتری از خود و هستی دست یابند. در سرتاسر هند این آشرام‌ها وجود دارند و هرکس می‌تواند با پرداخت مبلغی در این آشرام‌ها به تمرینات و پاک‌سازی جسم و روح بپردازد.

۳. Swami Dayananda: سوامی در زبان هندی به معنی معلم ارشادکننده است که هر فرد بعد از آن سال‌ها زحمت و ریاضت می‌تواند این لقب را از آن خود کند.



با صدای امواج آب رود گنگ<sup>۱</sup> از خواب بیدار شدیم. در آشرام دو دسته افراد زندگی می‌کنند. گروه اول لباس نارنجی‌ها هستند که معلمان محسوب می‌شوند و به آنان «گورو»<sup>۲</sup> می‌گویند و گروه دوم لباس سفیدها که شاگردان هستند.

بعد از اینکه از یک سربالایی کوچک بالا رفتیم توانستیم رود زیبای گنگ را پیش روی خود بینیم و کوه سبز و پرشکوهی که رود گنگ در بستر آن قرار داشت هیمالیا بود. باورمان نمی‌شد نزدیک سرچشمه رود گنگ در هیمالیا هستیم.

«زنی سفید و زیبا که تاجی از گل سفید بر سر دارد و روی یک تمساح نشسته است الهه گنگ<sup>۳</sup> نامیده می‌شود.» این جمله‌ای بود که در سفر به ریشیکش یکی از معلم‌های یوگا در معرفی رود گنگ گفت که اگر تصویر او را با دو دست بینیم همیشه در دست راست گل سوسن و در دست چپ ساز عود گرفته است؛ و زمانی که با چهار دست به تصویر دریابید غیر از گل سوسن یک ظرف آب و تسبیح نیز با دستانش نگه می‌دارد و با دست چهارم حمایت و صبر را نشان می‌دهد؛ اما افسانه رود گنگ به اینجا ختم نمی‌شود و استاد برایمان این‌گونه سخنانش را ادامه داد: «ساگارا»<sup>۴</sup> پادشاه آيودها هیچ فرزندی نداشت و پس از نذرونياز و ستایش فراوان خداوند به او ۶۰ هزار پسر می‌دهد. پادشاه برای تشکر

---

۱. بزرگ‌ترین رود شبه‌قاره هند و دارای ۲۵۰۶ کیلومتر طول است. این رود از ایالت اوتارانتچاند در کشور هندوستان و از مرکز کوه‌های هیمالیا سرچشمه می‌گیرد و سراسر شمال هند و نیز کشور بنگلادش را سیراب می‌کند و سپس از طریق یک دلتا به خلیج بنگال می‌ریزد. در کناره رود گنگ مزرعه‌های حاصلخیز و شهرهای بزرگی قرار گرفته‌اند. این رود برای پیروان آیین هندو بسیار مقدس است.

2. Guru  
3. Ganga Goddess  
4. Sagara

تصمیمی می‌گیرد که اسبی را قربانی کند. ایندرا<sup>۱</sup> خدای باران و جنگ که به ساگارا حسودی می‌کند اسب را می‌دزدد و به پایین‌ترین نقطه زمین می‌برد. پسران پادشاه به دنبال اسب می‌روند بعد از اینکه تمام آسمان را می‌گردند در نهایت اسب را در پایین‌ترین نقطه زمین نزدیک ساگا کاپیلا<sup>۲</sup> که مشغول مدیتیشن بود، پیدا می‌کنند. پسران فکر می‌کنند او اسب را دزدیده است برای همین به او ناسزا می‌گویند و با سروصدای زیاد آرامش و تمرکزش را برهم می‌زنند. ساگا بعد از سال‌ها مدیتیشن برای اولین بار چشمان خود را باز می‌کند و به پسران ساگارا نگاهی می‌اندازد و باهمان اولین نگاه تمامی آن‌ها آتش می‌گیرند و خاکستر می‌شوند.

پدر برای بازگشت و آرامش روح فرزندانش دعا می‌کند و به تاپاس<sup>۳</sup> می‌رود و ضعیف می‌شود و نمی‌تواند عبادت خدا را ادامه دهند. برای همین بهاگریتا<sup>۴</sup> تنها فرزند پادشاه راه پدر را ادامه می‌دهد و جانشین پدر می‌شود و به پادشاهی می‌رسد و برای آرامش روح برادرانش و رفتن آن‌ها به بهشت به بالاترین نقطه هیمالیا می‌رود تا به عمیق‌ترین تاپاس برود. او از برهما<sup>۵</sup> می‌خواهد تا به الهه گنگ اجازه دهد تا از بهشت به زمین بیاید. بعد از دعای فراوان برهما راضی می‌شود و این اجازه را به الهه گنگ می‌دهد، اما با آمدن الهه گنگ به زمین آب فراوانی جاری می‌شد و دنیا را نابود می‌کرد برای همین الهه گنگ به بهاگریتا می‌گوید تا به خدای شیوا<sup>۶</sup> دعا کند تا کمک کند آب خروشان آرام به زمین بیاید.

1. Indra

۲. Saga Kapila یکی از فیلسوفان دین هندو است و از او مطالب زیادی نقل شده است

۳. Tapas مدیتیشن عمیق

4. Bhagiratha

۵. Brahma خدای آفرینش

۶. Shiva God شیوا خدای آفریننده، نگهدار آسمان و زمین، نابودکننده اهریمنان، بخشاینده

گناهان و برکت مال است

بعد از دعا شیوا بر زیر آن آب طغیان کرده که از آسمان به سوی زمین می‌آمد ایستاد؛ آب توسط موهای بلند او آرام شد و همانند رودی به راحتی به زمین رسید. در آن زمان بود که «روح تمامی پسران ساگارا به بهشت صعود کرد، به آرامش رسیدند و دوباره به زمین بازگشتند». همین باور است که امروزه نیز هندوها بعد از سوزاندن جنازه‌های مرده‌های خود، خاکسترشان را به رود گنگ می‌سپارند زیرا معتقدند روح آن‌ها به بهشت می‌رود و روزی دوباره به زمین بازمی‌گردند.

اما مطابق با متون بهاگاوادگیتا پورانا<sup>۱</sup> خدای ویشنو<sup>۲</sup>، زمانی که جهان را به سه قدم خود طی کرد در آخرین نقطه جهان انگشت شصت پای چپ خود را بر روی زمین فشار داد و سوراخ بزرگی ایجاد کرد. از آن سوراخ آب پاک و زلالی از عالم دیگر به نام رود گنگ به این دنیا سرازیر شد و همراه خود گل‌های نیلوفر آبی داشت که پای ویشنو را شست و معتقدند به همین دلیل است که آب رود گنگ صورتی است.»

شنیدن این افسانه‌ها و پیدایش رود گنگ آن قدر برایمان عجیب بود که انگار کودک شده بودیم و داشتیم ناباورانه به زمزمه‌های داستان‌های رمزآلودی گوش می‌دادیم که از هزاره‌های دور بازگو می‌شدند.

زندگی در آشرام هندو آداب خاصی دارد و برای ما دانشجویان خارجی که از کشورهای ایران، نپال، ازبکستان، تاجیکستان، چین، فیجی،

۱. Bhagavata Purana. مهم‌ترین و اسرارآمیزترین بخش حماسه هندی موسوم به ماهابهاراتا است که در زبان سانسکریت از دو کلمه بهگوان به معنی خداوند و گیتا به معنی سرود و نغمه تشکیل شده و شامل ۱۸ فصل و حدود ۷۰۰ بیت است.

۲. Vishnu: ویشنو دومین ایزد از ایزدان سه‌گانه هندو و جنبه نفوذگر و حفاظت‌گر خداوند است. «ویش» به معنی چیرگی و نفوذ داشتن است و نماد نیروی آفتاب است که در سه گام از هفت ناحیه جهان می‌گذرد و کلیه اشیاء را با گرد نور خویش احاطه می‌کند. برخی از مفسران این سه گام را به مظاهر سه‌گانه نور که آتش و برق و خورشید باشد، تعبیر کرده‌اند. بعضی دیگر آن را سه وضع خورشید، یعنی پگاه، نیمروز و شامگاه دانسته‌اند.

آلمان، ایتالیا، جزایر موریس، کره، آمریکا و آفریقا بودیم بسیار جالب بود. برنامه‌ها از ساعت پنج صبح همراه با دعای پوجا<sup>۱</sup>، آهنگ، زمزمه دعای زائران و عودهایی که فضا را معطر می‌کرد آغاز می‌شد. سپس نوبت به تعلیم یوگا<sup>۲</sup> می‌رسید و بعد از آن کسانی که دوست داشتند می‌توانستند در رود گنگ شنا کنند. آن‌هم فقط در ساعت شش تا هفت صبح که آب رود گنگ در آن سرمای هیمالیا گرم بود. در هر حال هندوها معتقدند که شنا در گنگ تمامی گناهانشان را پاک می‌کند. خوردن صبحانه، ناهار و شام جالب‌ترین قسمت قضیه بود. تمامی ساکنان آشرام پس از برداشتن ظرف‌های سلف‌سرویس فلزی که در آنجا بود در صف می‌ایستادند و گروه دیگر که مسئول پخت و پز بودند غذا را به درون ظرف‌ها می‌ریختند. سالن غذاخوری به دو قسمت تقسیم می‌شد. جایی که میز و صندلی قرار داشت و دیگری سالن خالی که پارچه‌های سفید باریک برای نشستن روی آن پهن کرده بودند و سکوی خاصی نیز برای معلم‌های لباس نارنجی وجود داشت که ما ندانسته روی آن سکوها نشستیم چون راحت‌ترین جا بود و کسی هم به ما اعتراض نکرد اما وقتی فهمیدیم که اینجا مخصوص اساتید است دفعه بعد سراغ میز و صندلی در سالن رفتیم. پس از صرف غذا، هرکسی مسئول شستن ظرف خودش بود و آن را در جای مخصوصی قرار می‌داد تا برای نوبت بعدی، ظرف‌ها خشک‌شده و آماده باشند. روز اول سفرمان در آشرام گذشت و قرار شد در روزهای آتی از معبد و جاهای دیدنی آن منطقه دیدن کنیم.

۱. Pujā دعای هندوها که دو بار در روز هنگام طلوع و غروب آفتاب برگزار می‌شود.

۲. Yoga: یوگا ورزشی جسمی و فکری است که قدمت بسیار زیادی در شبه‌قاره هند و توسط هندوها به وجود آمده است و مشخص نیست که این رشته توسط چه کسی و چگونه به وجود آمده است